

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

رمز حسینی شدن در کربلای زمین و عاشورای زمان

کلمات کلیدی: امام حسین علیه السلام، حسینی شدن، کربلای درون، عاشورای زمان، جهل، هوای نفس، تشخیص حق و باطل، محبت، ثارالله، جلوه‌ی خدا.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ

قافله‌ی امام حسین علیه السلام همین الآن هم هستند. یک‌سوی او دنیاست؛ جلوه‌های دنیوی است؛ این مظهر و ظهور سپاه عمرسعد است؛ مظهر و ظهور کاخ سبزی است که یزید بعد از معاویه در آن حکمرانی می‌کند؛ و یک‌سو، بودن در کنار حق است. اگر فرمودند: **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءَ**، این حقیقت را هم در درون خودمان و هم در بیرون، همین زمان هم می‌بینیم. هر لحظه، کربلایی است و دو سپاه حق و باطل رو در روی هم ایستاده‌اند. یک‌سو امام حسین علیه السلام با هفتاد و دو یار خودشان و سوی دیگر لشکر عمرسعد با هزاران هزار جمعیتی که برای رویاری با امام حسین علیه السلام آمده‌اند. مهم این است که انسان در کربلای زمین خودش و در عاشورای زمان خودش، بتواند حق و باطل را درست تشخیص دهد و به آنچه تشخیص داد، پایبند باشد. چون ما دو مشکل داریم؛ یکی جهل، نادانی و ناآگاهی که تشخیص اشتباه را در پی می‌آورد و دیگری نفسانیت و هوای نفس که وقتی انسان حق را هم تشخیص داد، به خاطر تمنیات و اغراض نفسانی، به حق پشت می‌کند و به سمت باطل می‌رود. قرآن کریم

۱. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵ و حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۵۱: **قُلْ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَعْبُدُ ذَلِكَ ثَلَاثًا فَإِنَّ السَّلَامَ عَلَيْهِ يَصِلُ مِنْ قَرِيبٍ وَ بَعِيدٍ.**

فرمود: **إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ**؛^۲ کسانی که راه باطل را رفتند، یا از گمان‌ها تبعیت کردند و به تشخیص، بصیرت، معرفت و شناخت عمیق دست پیدا نکردند، یا از هوای نفس تبعیت کردند. پیروی از گمان‌ها و محرومیت از شناخت و دریافت عمیق، انسان را به اشتباه در تشخیص می‌کشاند؛ و تبعیت از هوای نفس، انسان را به پشت کردن به حقی که شناخته، می‌کشاند. یک گروه **ضالّین** هستند که حق را نشناختند و یک گروه **مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ**^۳ هستند که با وجود شناخت حق، به آن پشت کردند و به مبارزه‌ی با حق پرداختند؛ لذا در واقعه‌ی عاشورا هم همین واقعیت وجود دارد. این است که باید از خدای متعال بخواهیم که از حقیقت حسینی **علیه السلام** بهره بگیریم؛ هم در تشخیص درست و معرفت کامل و هم در پایبندی به آنچه شناختیم.

این جمله‌ای را که مقتبس از یک حدیث نبوی است، سال‌های قبل کمابیش توضیح داده‌ام؛ همین جمله‌ای که همه‌جا برای معرفی ابوالفضل **علیه السلام** شعار شده که: **إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ**؛^۴ امام حسین **علیه السلام** مصباح‌الهدی است؛ چراغ هدایت است. در غیبتِ چراغ، فضا تاریک است و وقتی فضا تاریک بود، انسان راه را از بیراهه تشخیص نمی‌دهد. دچار اشتباه و خطای در تشخیص می‌شود. حقیقت امام حسین **علیه السلام** مصباح‌الهدی است. نور آگاهی و بیداری و معرفت را بر قلوب می‌تاباند و انسان قدرت تمیز و تشخیص حق از باطل را پیدا می‌کند؛ و سفینه‌النّجاة است؛ کشتی نجات است؛ یعنی نمی‌گذارد انسان در دریای نفسانیات، در دریای دنیاطلبی‌ها، در دریای اغراض و دنیاپرستی‌ها غرق شود. امام حسین **علیه السلام** کشتی نجات است. بعد مصباح‌الهدایی امام حسین **علیه السلام** توان تشخیص صحیح را به انسان می‌دهد و بعد سفینه‌النّجاتی امام حسین **علیه السلام** انسان را از غرق شدن در دریای نفسانیات، اغراض و دنیاطلبی‌ها مصون و محفوظ نگه می‌دارد. همان چیزی که سبب شد آن جبهه‌ی عظیم علیه

۲. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۲۳.

۳. سوره‌ی فاتحه، آیه‌ی ۷.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵ و صدوق، عیون‌اخبارالرضا **علیه السلام**، ج ۱، ص ۶۰ و محدث‌قمی، سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۱۹۵.

امام حسین علیه السلام شکل بگیرد. لشکری که رویاروی امام حسین علیه السلام بودند به این دو بلا دچار بودند؛ نه از نور مصباح الهدایه ولایت بهره برده بودند ولذا بازیچه‌ی تبلیغات و بازیگری‌های حکومت اموی بودند، و نه از مرکب سفینة النجاتی امام حسین علیه السلام بهره برده بودند ولذا اسیر محبت و تعلقات دنیوی بودند؛ و چقدر پست! چقدر کوتاه‌فکر! قبلاً عرض کرده‌ام، بعد از واقعه‌ی عاشورا وقتی داشتند جنازه‌های لشکریان عمرسعد را که بر زمین افتاده بود، جمع‌آوری می‌کردند که دفن کنند، در جیب بعضی از این جنازه‌ها حواله‌ی یک من جو بود! پناه بر خدا! به قیمت یک من جو آمدند امام حسین علیه السلام را بکشند! چقدر پستی است! چقدر دنائت است! و تعلق و دلبستگی به دنیا با بشر چه می‌کند! از فرماندهی آنها که عمرسعد بود که به عشق گندم ری فرماندهی سپاه را پذیرفت و هرچه امام حسین علیه السلام با او صحبت کردند، نصیحتش کردند، نتوانست دست از محبت دنیا بکشد. عمرسعد خوب می‌شناسد امام- حسین علیه السلام کیست؛ حقایق امام حسین علیه السلام را به روشنی تشخیص می‌دهد. صورت ظاهر هم عمرسعد قبل از واقعه‌ی عاشورا یک انسان مقدس‌مآب است؛ اما ببینید محبت دنیا، دلبستگی به دنیا، وعده‌ی فرمانروایی ری، او را به کجا کشاند که فرماندهی لشکری را به عهده می‌گیرد که به جنگ امام- حسین علیه السلام آمده و در روز عاشورا همه‌ی سربازان و لشگریانش را شاهد می‌گیرد که شما پیش امیر عبیدالله بن زیاد شهادت دهید که اولین نفری که به سوی لشکر اباعبدالله علیه السلام تیر انداخت من بودم! شقاوت تا کجا؟!!

یک فرماندهی لشکر ابن‌زیاد، عمرسعد است؛ یک فرماندهی او هم حربین‌یزید ریاحی است! و آنچه این دو را از هم متمایز کرده همان دلبستگی نداشتن به دنیاست. لذا حرّ به‌راحتی از همه‌ی مقام و جایگاه بلند فرماندهی لشکر چشم می‌پوشد و با آن حالت عجیب، روز عاشورا می‌آید خدمت اباعبدالله علیه السلام. چکمه‌ها را بر گردن آویزان می‌کند؛ پای برهنه با سری که به زیر افکنده گریه‌کنان راه خیمه‌ی اباعبدالله علیه السلام را در پیش می‌گیرد و به امام حسین علیه السلام ملحق می‌شود. چون دلبستگی و تعلق به دنیا ندارد، راحت می‌تواند خودش را بکند. به اصحاب اباعبدالله علیه السلام ملحق می‌شود و آن همه افتخار

نصیبش می‌شود. تاجی که امام حسین علیه السلام بر سر حرّ نهادند، وقتی که بر زمین افتاد و لحظه‌های آخر عمرش را طی می‌کرد... حضرت آمدند سرش را به بالین گرفتند؛ به آغوش گرفتند؛ فرق او را که شکافته بود با یک دستمال بستند و فرمودند: **أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمَّكَ**؛^۵ به حقّ تو حرّ و آزاده‌ای! حرّیت یعنی همین؛ یعنی در بند تعلق دنیا نبودن. گفت:

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود است

معارف حسینی انسان را از خطای در تشخیص نجات می‌دهد و عشق اباعبدالله علیه السلام انسان را از محبت دنیا نجات می‌دهد. از نور معرفت اباعبدالله علیه السلام باید استضائه کرد تا همه‌ی حقایق برای انسان روشن شود و دچار اشتباه در تشخیص نشود. باید زانو زد و از معارف حسینی علیه السلام بهره برد؛ و از آن طرف باید عشق و دلباختگی به اباعبدالله علیه السلام پیدا کرد. چون همان‌طور که قبلاً گفتیم، از دام یک محبت و عشق، جز به نیروی عشق بزرگ‌تر نمی‌شود رها شد. دنیا به‌هرحال جذّابیت‌هایی دارد؛ ثروتش، مقامش، شهرتش، رفاه و لذّتش؛ طبیعتاً دل انسان در جاذبه‌ی آن قرار می‌گیرد و انسان عاشق و خواهان دنیا می‌شود؛ محبّ دنیا می‌شود؛ و رهایی از این **حُبُّ الدُّنْيَا** که **رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ** است، تنها به نیروی یک عشق بزرگ‌تر امکان‌پذیر است.

عشق اباعبدالله‌الحسین علیه السلام مثل یک مغناطیس قوی چنان انسان را به خودش جذب می‌کند که دیگر جاذبه‌ی حقیر دنیا نمی‌تواند انسان را در دام محبت خود بیفکند. لذا معرفت اباعبدالله علیه السلام، بُعد مصباح‌الهدایی آن حضرت است و عشق اباعبدالله علیه السلام، بُعد سفینة‌النّجاتی آن بزرگوار؛ و در پرتو این

۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴ و سیّدین طاووس، لهوف، ج ۱۰۴ و مفید، ارشاد، ترجمه‌ی ساعدی، ص ۴۵۷.

۶. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳۱ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸.

معرفت و محبت است که آن عروج استثنایی در تاریخ خلقت اتفاق می‌افتد و امام حسین علیه السلام آن جایگاه بلند را به دست می‌آورد که در زیارت عاشورا با عبارت **يا ناز الله و ابن ناره**^۷ بر حضرت سلام می‌کنیم. ثارالله یعنی چه؟ یک معنای آن خون خداست؛ خون خدا یعنی چه؟ خدا که العیاذ بالله پیکری ندارد که خون داشته باشد. یعنی خون خدایی! در همه‌ی زبان‌ها اضافه‌ای به نام اضافه‌ی تشریفی وجود دارد. یک بزرگ وقتی می‌خواهد اهمیت چیزی را به جمعی معرفی کند، او را به خودش نسبت می‌دهد و می‌گوید: فلانی از ماست. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: **سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ**^۸؛ سلمان از ما اهل بیت است؛ برای اینکه عظمت سلمان را به مردم بفهمانند. خدای متعال برای اینکه عظمت کعبه را معرفی کند، فرمود: **أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي**^۹؛ خانه‌ی من! برای اینکه عظمت روزهای خاصی را نشان دهد، فرمود: **ذَكَرْتُهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ**^{۱۰}؛ روزهای خدا! خدا که زمانمند نیست که روز و شب داشته باشد؛ خدا که مکانمند نیست که بیت و خانه داشته باشد؛ اینها همه به این خاطر است که شرافت آن را نشان دهد. به این ترکیب، اضافه‌ی تشریفی می‌گویند. در **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ناز الله**، ثارالله هم اضافه‌ی تشریفی است؛ یعنی خونی که خدا به خودش نسبت داده است؛ این حسابش از خون‌های دیگر جداست. خون اباعبدالله-الحسین علیه السلام، ثارالله است؛ امام حسین علیه السلام ثارالله است.

به تعبیر دیگر، ثار به معنای ثائر است؛ به معنای خونخواه است؛ کسی که به خونخواهی و انتقام برمی‌آید؛ و خدا خونخواه و طالب خون به ناحق ریخته‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام است.

۷. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۱ و کفعمی، مصباح، ص ۴۸۲ و محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۳۳۱ و طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۱۰ و کوفی، تفسیر فرات، ص ۱۷۱.

۹. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۵.

۱۰. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۵.

به تعبیر سوم، ثارالله جلوه‌ی خداست. چطور راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می‌کنیم: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ النَّاطِرَةَ؛ سلام بر تو ای دیدگان بینای خدا! و أذنه الواعية؛ سلام بر تو ای گوش‌های شنوای خدا؛ وَ يَدَهُ الْبَاسِطَةَ؛^{۱۱} سلام بر تو ای دستان گشوده‌ی خدا! امیرالمؤمنین علیه السلام یدالله است؛ عین‌الله است؛ سمع‌الله و أذن‌الله است؛ وجه‌الله است. به همین معنا ثارالله را هم در نظر بگیرد و این مال مقام فناست. مقامی که عبد در کوره‌ی آتشین عشق محبوب، همه‌ی هستیش، ذوب می‌شود و هیچ‌چیز از او باقی نمی‌ماند؛ فانی در محبوب می‌شود. دیگر اویی نیست؛ خود محبوب است! لذا دستش می‌شود یدالله، زبانش لسان‌الله، چشمش عین‌الله و گوشش أذن‌الله؛ و این‌طور است که اباعبدالله‌الحسین علیه السلام می‌شود ثارالله! عشق الهی است که امام‌حسین علیه السلام را ثارالله می‌کند و این عشق، شیعه‌ی اباعبدالله علیه السلام را هم به همین راه می‌برد. مگر حضرت فرمودند: **فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ؛^{۱۲}** در وجود من برای شما یک الگوی مطلوب برای تأسی کردن است؛ و تأسی به اباعبدالله علیه السلام یعنی رفتن به راهی که آن حضرت رفتند و بهره بردن از نور معرفت امام‌حسین علیه السلام و از شور عشق اباعبدالله علیه السلام.**

لذا اگر روایاتی را در باب گریه بر مصائب اباعبدالله‌الحسین علیه السلام و برکات و آثار آن ذکر کردیم، بزرگ‌ترین اثر گریه و سینه زدن در مصائب اباعبدالله علیه السلام همین است. گریه بر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام، هرچه غیرخدایی است از وجود انسان می‌شوید؛ همه‌ی نقش‌ها را پاک می‌کند؛ هر نقشی که نقش غیرخدایی است، از وجود انسان پاک می‌شود. این سینه زدن‌ها، زنگارها را از آینه‌ی دل انسان می‌ریزد؛ آینه‌ی دل شفاف می‌شود و وقتی شفاف شد، خود اباعبدالله علیه السلام در آن تجلی می‌کند؛ لذا این دوست اباعبدالله علیه السلام، این گریه‌کن و سینه‌زن اباعبدالله علیه السلام در حد ظرف وجودی خود جلوه‌ای از امام‌حسین علیه السلام می‌شود؛ که اگر **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءَ**، هر روز عاشورا و هر سرزمین کربلاست،

۱۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۰۵ و ابن‌مشهدی، مزارالکبیر، ص ۲۱۷ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت‌ششم-امیرالمؤمنین علیه السلام.

۱۲. ابن‌شعبه‌حرآنی، تحف‌العقول، ص ۵۰۵ و ابومخنف کوفی، وقعة‌الطف، ص ۱۷۲ و احمدی‌میانجی، مکاتیب‌الائمه، ج ۳، ص ۱۴۳.

خب عاشورا و کربلا، امام حسین علیه السلام هم می‌خواهد و این گریه و آن سینه زدن‌ها، امام حسین علیه السلام کربلای زمین و عاشورای زمان را می‌سازد. این دوست اهل بیت علیهم السلام در حد ظرفیت، جلوه‌ای از امام حسین علیه السلام می‌شود.

همان‌طور که قبلاً هم عرض کرده‌ام، روز عاشورا، یک امام حسین علیه السلام در میدان نبود؛ هفتاد و سه امام حسین علیه السلام بود؛ یعنی بقیّه در امام حسین علیه السلام فانی بودند. عشق حضرت، آنها را فانی کرده بود. هریک را نگاه می‌کردی، یک امام حسین علیه السلام می‌دید؛ از طفل شش‌ماهه گرفته تا پیرمردی مثل حبیب‌بن‌مظاهر، همه جلوه‌ای از امام حسین علیه السلام بودند. خُلق و خو و عطر و بویشان، خلق و خو و عطر و بوی امام حسین علیه السلام بود.

این اشاره را به پایان می‌برم. فقط خواستم این نکته را متوجّه باشیم که اگر می‌گوییم ثارالله، یعنی چه! و سومین معنایی که از ثارالله گفتیم، معنای بسیار بلندی است. همان معنایی که در روایات زیارت امام حسین علیه السلام داریم که کسی ایشان را مثلاً در عرفه یا با معرفت زیارت کند، **كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ؛**^{۱۳} به کسی می‌ماند که خدا را در عرش زیارت کرده است؛ چرا؟ چون هرچه امام حسین علیه السلام داشته در عشق الهی فانی شده و جلوه‌ی خدا در آینه‌ی وجود او تجلّی کرده است. خدا را در وجود امام-حسین علیه السلام می‌شود دید؛ همان‌طور که در وجود اصحاب اباعبدالله علیه السلام، امام حسین علیه السلام را می‌شود دید. امام حسین علیه السلام آینه‌ی خدانماست و اصحاب اباعبدالله علیهم السلام آینه‌ی حسین‌نما.

امیدواریم خدای متعال از این فضای فوق‌العاده‌ای که بهار ایمان است، ما را بهره‌مند کند. ماه محرم و دهه‌ی اوّل محرم بهار ایمان است؛ بهار ایمان است! هر چیزی بهاری دارد؛ بهار قرآن ماه رمضان است؛ بهار طبیعت از اوّل فروردین شروع می‌شود و بهار عشق دهه‌ی عاشوراست؛ چون ایمان عشق است؛ ایمان چیزی جز عشق نیست. ایمان دلدادگی و دلباختگی است؛ لذا جای آن در قلب است؛ نه در

۱۳. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۸۵ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۶۴ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۱۹.

عقل. فرمود: **كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ؛**^{۱۴} و فرمود: **وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ.**^{۱۵} و بهار عشق و دلدادگی، بهار ایثار و جانبازی در راه معشوق و محبوب، ماه محرم است. امیدواریم همان طور که گل- های طبیعت در بهار طبیعت می شکفند، دل ها هم در این بهار ایمان به شکوفایی برسد و گل های زیبا و معطر ایمان در قلوب باز شوند و عطر و رنگ آنها همه ی وجود ما را زیبا کنند؛ به برکت صلوات بر اباعبدالله الحسین علیه السلام.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۱۴. سوره ی مجادله، آیه ی ۲۲.

۱۵. سوره ی حجرات، آیه ی ۱۴.